

■ **محمد ملاعباسی:مضرات تمدن**

در باب انگیزه و تلاشی که در پس انتخاب چنین مطالبی بوده، چند کلمه‌ای عرض می‌کنم. چند سالی است که در گفتارهای عمومی واژه تمدن، برطنین و پرپسامد شده. آچندی پیش ا برحسب تصادف با مقاله‌ای مواجه شدم که تاریخی از این واژه گفته بود شاید نویسنده را بشناسید؛ «روس مزلیش» که کتاب معروفی به نام «استا روشنفکری آدر غرب» از او به فارسی ترجمه شده و در زمینه‌های تمدنی هم مطالعاتی داشته و اتفاقاً سفرش به ایران را هم شرح داده بود. در آن مقاله، مزلیش بحث کرده بود که این واژه Civilisation تاریخمدن است و در شرایط اجتماعی و در پاسخ به اقتضات اجتماعی شکل گرفته و رواج پیدا کرده. تاریخمدنی این واژه برای من جالب بود و در جست‌وجوی کتاب‌هایی که در این باره هست و بحث‌هایی که در این باره مطرح شده، برآمدن توافقی عمومی بین تاریخ‌نگاران ادرباب این مفهوم وجود دارد که از نیمه‌های قرن هجدهم، با پدیداری مفهوم Civilisation و معادل‌هایش در زبان‌های اروپایی دیگر مواجهیم و بعد البته با اختلاف نظر درباره چرایی پدیداری این کلمه در آن موقعیت خاص و رواج و استفادهاش اهم مواجه هستیم.
آدر این باب ا نظرات جالب توجهی هست. یکی از آنها این است که تمدن واژه جانشین مسیحیت است. یعنی تمدن می‌خواهد بازنامی همان هویتی برای کشورهای اروپایی باشد که پیش از آن واژه مسیحیت ایفا می‌کرد. یعنی آنها خودشان را به عنوان جهان مسیحیت و امت مسیحی می‌شناختند و بعد که از آن هویت پرپند و در پی این بودند که به شیوه دیگری خودشان را فهم کنند، این کلمه رواج پیدا کرد. البته این در باب آغاز اروج این کلمه است که Civilisation که در صورت مفروض مطرح است. پس از آن و به موازات آغاز رشته‌های مثل جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخ تطبیقی؛ به مناسبت پیدایش آرمانی برای نوشتن تاریخ جهان در رشته‌های مختلف، حالت جمع

این واژه هم کم‌کم به میان می‌آید. وضع کنترگرایی ادر مورد Civilisation پیش می‌آید؛ یعنی از وضعی که ا که تمدن نوک پیکان پیشرفت بشریت و نقطه مقلل برپریت و خشونت و وحشی‌گری و اینهاست ابه جایی می‌رسد که ا تمدن چیزی است که بر حوزه‌های جغرافیایی و اجتماعی و فرهنگی نامتجانسی در افضی نقاط دنیامصداق پیدایم کرده از این دوره است که تعبیراتی مثل تمدن دینی یا اسلامی را کم‌کم می‌شنوید. این صورت تاریخی ماجراست ادر پی این نویسنندگان غربی در این زمینه از ما چیره‌دست‌تر هستند و به بحثی که مطرح می‌کنند وجوهی از انتقاد را هم در میان می‌کشند و این وجوه در این کتاب پرزنگتر است. یعنی یک فرض نوانوشته ادر مقالات این کتاب ا این بوده که این واژه را چگونه می‌شود نقد کرد و سویه‌ها و اقتضات ناخوشایندتر این واژه را در یاد یکی از مسائل اصلی در این حوزه، مساله استعمال است و نویسندگان مختلفی که یکی، دو تا از نمونه‌هایش در این کتاب آمده، آن واژه را به موازات خوی استعماری غرب تحلیل کرده‌اند، یعنی شما

وقتی خودت را به عنوان نماینده

تمدن، در برابر انسان بربر عقب‌مانده می‌کنی، پیکر کنید، پیکر برای اینکه نظم شیوه زندگی دیگری را که مانند شما فکر و زندگی نمی‌کنند تغییر بدهید، توجهی دارید و نیز برای غلبه و تسلط بر آنها هم توجه دارید. در جمله یکی از نقایص این دیدگاه را ا که راجع باک کنور آمریکایی لاتین مطرح می‌کند و متمدن کردن مردم آمریکای لاتین و اتفاقاتی که ا سیر اثر این دیدگاه ا نجا افتاده ارا بیسان می‌کند. اقصی ا دیگر، نوع ربط تمدن با فرهنگ غرب بمشابه یک موجودیت در حال پیشرفت و موجودیت در حال افول است. تمدن را از این جهت به خوی امپریالیستی و خوی یکپارچه‌کننده و ملردکننده غیر انسوب می‌کنند ا نویسندگان مختلف از جوانب مختلف، راجع

به این مطلب صحبت کردند که وقتی انسان‌های جهان را طبق پیکان پیشرفت یگانه‌ای می‌خواهید دست‌بندی کنید، چگونه سسته‌های دسته بر تر خواهند بود و بقیه عقب‌مانده تصور خواهند شد. فکر می‌کنم این کتاب ا مجموعه‌ای از حرف‌ها و بحث‌هایی بود که نقد این واژه مطرح شده تا و جایی که در زبان فارسی جست‌وجو کردم، نمونه مشابه این کتاب در فارسی نیست و بیشتر برای خود من و مخاطب احتمالی، شاید در مقام یک تلنگر است. آاز این جهت می‌گویم تلنگر است!
که فکر کنیم به اینکه این واژه چگونه می‌تواند مضر باشد؛ چون این واژه خیلی مثبت تلقی می‌شود و در طول تاریخش تلقی از آن (حلی در صورت جمعش و هم در صورت مفروض) خیلی مثبت بوده به‌هرحال می‌شود تاریخ را به این نحو هم خواند، یعنی در کنار خدمانی که این مفهوم به ما کرده ضررهایی هم زده. ادر یک کلام ا کلیت کتاب ذیل این رئوس است؛ یعنی الف- تاریخ‌نگاری این مفهوم ب- گمانه‌زنی‌هایی درباره پدیداری این واژه در آن مقطع خاص ج- اشاراتی به مساله استعمال و مساله انحطاط و معلول‌های آن

■ **حجت‌الاسلام دکتر احمد رهدار: غیب و انتظار و تمدنی دیگر**

کتاب را خواندم و - در حدود ۵۰ صفحه- تلخیص کردم و برابم قابل استفاده بود هرچند ملاحظاتی دارم، نه ضرورتاً نسبتاً به این کتاب، بلکه به مجموع بحث‌هایی که طرح شده. سعی می‌کنم ا ادعاهایی را خلاصه مطرح کنم. این کتاب کلیدواژه‌های متفاوت و متکسری را در اختیار خوانندهاش قرار می‌دهد و این از محاسن کتاب است. یعنی کتاب ا امکان مائز توریک به خوانندهاش می‌دهد اما احساس کردم- که اینکا نویسنده‌گانش هم بر این چیزی که می‌خواهم بگویم دلات می‌کنند - کتاب به غلط، هم تمدن را مساوی با غرب گرفته و هم تمدن‌پژوهی را مساوی غرب‌شناسی دانسته و اگر نگاهی به تمدن‌های

غیرغربی داشته، حاشیه است. البته کتاب مجموعه مقاله است و نویسندگان مقالات همه متعلق به یک جای خاصی نبوده‌اند که این گلایه را از آنها بکنیم. البته شاید توجیهش این است که آقای ملاعباسی می‌خواسته قرانت غربی‌ها از تمدن را بازنامی کند و پیش خواننده بگذارد اما از تمدن، قرانت‌های بومی و دینی هم شده که جای آن قرانت‌ها در این مجموعه خالی است. این را به عنوان عیب کتاب نمی‌گویم بلکه به‌عنوان وصف کتاب است. به عنوان مثال یکی از بحث‌های مهم در باب تمدن اسلامی، پرسش از مساله رابطه غیب و تمدن است. مهم‌ترین متن مورد قبول و معتبر نزد مسلمانان قرآن است و کتلی است که اهمیت و تمایزش با هر مطلب دیگر این است که «ذک من انبیا الغیب» هست. یک کتاب هدایتی هست که انسان را به سوی ایمان می‌رساند و جزو اوصاف اساسی مؤمن هم «بی‌ظنون بالغیب» هست و این طبعاً برای ما تعریفی می‌تواند مهم باشد که آیا این ایمان به غیب، هیچوقت می‌تواند در ساخت تمدنی که در اکثر تفسیرها از آن، یک وجه اصرفاً ظاهری برای آن قائل شده‌اند، نقش داشته باشد یا نه. یعنی اگر غیب در ساخت تمدن نقش داشته باشد، به نحوی غیب تبدیل به شهود می‌شود و از پرده غیب بودن، بدر می‌آید. آیا می‌شود یک وصف مهمی مثل غیب که جزو مفاهیم متمایز عالم دینی و عوالم غیر دینی است، سهمی در تمدن- یا تعریفی که بعداً حقیر ارائه می‌دهم- نداشته باشد؛ هرچند ما درباره کتاب‌هایی که در باب حکومت آخرالزمانی نوشته‌ایم، بدرستی بر این باور شدیم که همه ملل و نحل یک فرجامی برای تاریخ و یک حکومت خوشی در این فرجام ارا معتقدند ا و به ظهور چنین معتقدند اما واقعیت قضیه این است که تنها نهایمی که تصویری نسبتاً شفاف از کم و کیف صحنه ظهور و در باقی‌سازمانده، یافته ایمان به

ظهور هست و جامعه‌ای که پایتیش خوش است؛ و بیش از این اگر حرفی زده شده، حرف‌های تحلیلی و بشری است. این فقط جامعه‌شعبی است که در اختیار خودش -از جنس روایات- صدها روایت دارد که در جامعه عصر ظهور چه اتفاقاتی می‌افتد در مباحث آینده‌پژوهی، یکی از بحث‌های کلیدی که مطرح می‌شود این است که ا تأثیر تصویر پیشینی ارا ا فاق بر فرآیند حرکت از موقف به سمت افاق چه اندازه است. یعنی اگر من افاقی را تصویر نکتم، آ یا حرکت من می‌تواند کارشناسانه و معقول و قابل «سنجش استعلایی» باشد؛ طبیعتاً دشوار است. در جامعه شیعی تصویر افاق تاریخ بشر نسبت به همه مذاهب دیگر شفاف‌تر است و این قطعاً بر نحوه حرکت و ساخت ما می‌تواند مؤثر باشد

ظهور هست و جامعه‌ای که پایتیش خوش است؛ و بیش از این اگر حرفی زده شده، حرف‌های تحلیلی و بشری است. این فقط جامعه‌شعبی است که در اختیار خودش -از جنس روایات- صدها روایت دارد که در جامعه عصر ظهور چه اتفاقاتی می‌افتد در مباحث آینده‌پژوهی، یکی از بحث‌های کلیدی که مطرح می‌شود این است که ا تأثیر تصویر پیشینی ارا ا فاق بر فرآیند حرکت از موقف به سمت افاق چه اندازه است. یعنی اگر من افاقی را تصویر نکتم، یا حرکت من از موقف به جهت و سمتی می‌تواند کارشناسانه و معقول و قابل «سنجش استعلایی» باشد؛ طبیعتاً دشوار است. در جامعه شیعی تصویر افاق تاریخ بشر نسبت به همه مذاهب دیگر شفاف‌تر است و این قطعاً بر نحوه حرکت و ساخت ما می‌تواند مؤثر باشد. تعبیر چشگنی از مرحوم آقای شریعتی است در باب مفهوم انتظار؛ «انتظار مذهب اعتراضی» به لحاظ مفهومی وقتی انتظار را باز می‌کنیم، شخص منتظر به وضع موجوداعتراض دارد و در انتظار دعوت به حرکت است. بعضی نوشته‌های آقای کرین هم در تحلیل مفهوم انتظار راه‌گشاست که خود این مفهوم انتظار، تا چه اندازه پویش تضمینی تاریخی را به صورت مستمر در جامعه شیعی رقم می‌زند. این را قیاس کنید با جامعه‌ای که چنین محرکی در خود نداشته و به وضع تاریخی خودش دل خوش کند و ایستا شود. جامعه منتظر، همیشه جامعه معترض است و دغدغه تبدیل شدن به وضع بهتر را دارد. مفاهیم دیگری هم هستند که اگر به تحلیل وارد نشود، تمدن صورت متفاوتی پیدا می‌کند. مثلاً تفاوت مفهوم هدایت قرآنی با management غربی. مدیریت - آن سالن که در نوشته‌های غربی تقریر شده و توضیح داده شده- با هدایت در ادبیات قرآنی و دینی بسیار متفاوت است. یعنی افرق است بین ا کسانی که ساخت تمدن یا خود تمدن را اصرفاً پروژه می‌دانند، آیا آنها که در کنار سایر حیثیات ا حیث پژوه‌های هم برای ا تمدن اقلند. بنده قائلم که تمدن‌ها یک

راه و بیراهه تمدن

مشروح مباحث نشست نقد و بررسی کتاب «راه ناهموار تمدن»

■ محمد علی‌بیگی



نشست بررسی کتاب «راه ناهموار تمدن»، بیست و نهم شهریورماه به میزبانی پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی برگزار شد. در این نشست آقایان حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار (عضو هیات علمی دانشگاه باقرالعلوم)، دکتر سیدمجید امامی (عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق)، سجاد هجری (کارشناس ارشد تاریخ علم) و محمد ملاعباسی (گردآورنده و مترجم اصلی کتاب) حضور داشتند. جلسه بیشتر به بحث درباره آسیب‌شناسی مطالعات تمدن اختصاص یافت.

حیث پروسه‌ای دارند - که در اختیار بشر نیست- و یک حیث پروژه‌ای دارند؛ مثل استعمال انسانی یعنی سیراً بشر در فرآیند تکامل خودش. بخشی از مؤلفه‌های تکاملی بشر، تحصیلی‌اند؛ مثل درس و تحصیل و تلاش و برخی از آنها اعطایی‌اند. بسیاری از تمدن‌ها بلکه همه تمدن‌ها، هم حیث پروسه‌ای دارند -که گذر زمان داده‌هایش را برای‌شان فراهم می‌کنند- و یک حیث پروژه‌ای دارند- که معلول ارده‌های بشری است. در ماجرای مقایسه مفهوم هدایت و مفهوم مدیریت، دوباره به این نکته توجه پیدا می‌کنیم که یک بخش قابل توجهی از داده‌های مجموعه هدایت، اعطایی است از تقریری که در تمدن از نگاه غربی‌ها می‌شود، این لایه اعطایی میراث بشر اسامی به تفسیر نمی‌نشیند و دیده نمی‌شود و تمدن را افظاً از حیث اراده و خواست بشر می‌بینند. حتی کسانی که تاریخ را جبری هم تحلیل کرده‌اند؛ ما توجه به لایه اعطایی میراث بشر نکرده‌اند و زمینی تحلیل کرده‌اند؛ هر چند تحولات روی زمین را از دامنه اختیار بشر خارج کرده‌اند. این مطالب را از این جهت عرض کردم که اگر ما مفاهیم کلیدی اسلامی را برای توضیح مفهوم تمدن به کار بگیریم، ادبیات بحث چیز دیگری می‌شود و سنجش و ارزیابی موضوع هم متفاوت خواهد شد. نکته دیگر اینکه فکر می‌کنم کلا فهم مباحث تمدن و مطالعات تمدنی مسوق به فهم مطالعات شرق‌شناسی است. اگر ما یک درکی از مطالعات شرق‌شناسی نداشته باشیم و مخصوصاً تطورات متدلوژی گفتمان شرق‌شناسی را لحاظ نکنیم، تطوراتی که در نگاه به تمدن و ارزیابی آن رخ داده را درک نمی‌کنیم. این مطلب جامعه خوب در کتاب آمده است. آقای اعلاعی فرمودند که شاید بشود از زاویه دیگری هم به این کتاب نگاه کرد و تمدن را ضرورتاً مثبت ندید. اگر پشت سر این مطالعات تمدنی مطالعات گفتمان شرق‌شناسی را بگذاریم، این وقت مطمئن می‌شویم قرانت غربی از تمدن، قرانت تلخی است و باید باشد؛ خصوصاً وقتی یک شرقی می‌خواهد در باب مطالعات غربی تمدن قضاوت کند. آقای یک شرقی ا از مسیر مطالعات انتقادی شرق‌شناسی وارد مطالعات تمدن‌پژوهی شده باشد، حتماً نگاهش به بحث‌های تمدن‌پژوهی، نگاه دیگری خواهد شد. نکته آخر این است که شاید بخشی از ایهام و حیرتی که ما در تحلیل بحث‌های تمدنی داریم ابر اثر ا آن است که ما هنوز توانسته‌ایم مباحث مربوط به حوزه تمدن را در

ساختار و بافتار علوم موجود جای دهیم. این پرسش هنوز جدی است که مباحث حوزه تمدن را باید در دیارتمان الهیات طرح کرد یا در دیارتمان علوم اجتماعی یا در دیارتمان تاریخ یا آنکه باید امباحث حوزه تمدن ا خودش دیارتمانی ویژه خودش داشته باشد، چرا که type و جنس مباحث تمدنی، از آغاز مباحث میان‌رشته‌ای است و نمی‌شود مباحث تمدنی را در یکی بگذرد و نمی‌خواهد تقابل فرهنگ و تمدن را بررنگ کند، بلکه می‌خواهد به یک درک علم‌اجتماعی از تمدن برسد و نقشی که تمدن در تکوین جامعه و هویت غربی داشته و این چالشی که بین هویت‌های رقیب در ۴۰۰ سال تمدن غربی بوده ارا بررسی کند. ادر چنین وضعی، تدوین چنین کتابی ا جا داشت، چرا که ششست و رفته دیدگاه‌ها و هویت غربی داشتند. شما می‌توانید در کتاب، این دیدگاه را دنبال کنید تا همین که مفهوم «تمدن» با این تبار غربی به گوش‌تان می‌خورد، چندان دوزخه نشوید؛ چون بالاخره تمدن یعنی توسعه و ترقی. و تمدن یعنی این فرض که دیگران در انحطاطند. در کتاب می‌خوانیم: «همان‌طور که الیاس یادآور می‌شود، مساله فقط این نیست که تمدن غرب به تمدنی برابر با دیگر تمدن‌ها تبدیل شود، زیرا ظهور مفهوم تمدن، بیان‌کننده نوعی از خودگامی از غرب است و همسه چیزهایی را در خود جمع کرده است که طی ۲ یا ۳ قرن، به واسطه آنها، جامعه غربی خودش را برتر از

تقدیرشان این بود که دیگر تمدن‌ها نباید مزاحمتی ایجاد کنند یا اصلاً تمدن نیستند. در برخورد تمدن‌ها بیش از آنکه به خود بحث از «تمدن» توجه کنیم، به برخورد و Clash پرداختیم. بعد «گفت‌وگوی تمدن‌ها» طرح شد که آن را هم برخی اندیشمندان جهان اسلام قبل‌تر گفته بودند. خب! البته ابتکار عمل‌هایی هم شد که در مقدمه کتاب اراه ناهموار... هم اشاره شده. وقتی بحث گفت‌وگوی تمدن‌ها را افتاد، توجهی در فضای علوم انسانی به مفهوم تمدن پیدا شد. سعی می‌کنم یک تباریابی از منابع مربوط به بحث از تمدن انجام دهم. شاید یکی از اولین کارهایی که با انگیزه شناساندن امباحث حوزه ا تمدن به ما نوشته شد، کاری بود که مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها به «احمد صدری» جامعه‌شناس ایرانی مقیم ایالات متحده سفارش داد و او زور زد تا در ۲۰۰ صفحه به زبان تألیف- نه زبان ترجمه نوربیرت الیاس- بگوید که تمدن را جامعه‌شناسان چگونه دیده‌اند؛ که البته کتاب ارزشمندی است. بعدها چندین پهلوان کتاب «فرهنگ‌شناسی» اش را تحت عنوان «فرهنگ و تمدن» بازنویسی کرد که یک بار چاپ شد و اثر خوبی در مقاله، مخصوصاً در معرفی تفسیر آلمانی از تمدن که در آن کتاب «راه ناهموار»- هم از آن بحث شده است. بعد از کتاب چندین پهلوان در ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته، آثار ترجمه‌ای زیادی داریم؛ مثل کتاب برودل که اخیراً هم تجدید چاپ شده است. یک اتفاق خیلی خوب که اتفاقاً باید تمدن‌پژوهان به آن توجه کنند، چاپ ترجمه ۲ جلد از سه‌گانه «تصور استعمارگران از جهان» The Colonizer’s Model of the World نوشته جیمز مورس بلات ا است که انتشارات سروش به جلد اول آن یک عنوان ژورنالیستی داده است اغربر چگونه غرب شد ا و جلد دوم آن تحت عنوان «راه تاریخ‌ان اروپامحور» در انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده. ما حدیث که این کتاب ا در مطالعات تمدن‌پژوهی و Occidentalism در آمریکا و انگلستان، کتاب آکادمیک و مشهوری است. این تبار را گفتم که درباره کتاب حاضر صحبت کنم. یک ویژگی این کتاب اراه ناهموار... این است که انسان می‌دهد! تمدن‌شناسی واقعی، تمدن‌شناسی دوزخه‌ده نیست. حتی تمدن‌شناسی با رویکرد الهیاتی که آقای ا دکتر حبیب‌الله بابایی در این کتاب اکاوش‌های نظری در الهیات و تمدن ایا قیبل از آن در کتاب

جستاری نظری در باب تمدن ا در گفت‌وگوهایی با آقایان کریمی، رهدار و خراسانی داشته‌اند، سعی کرده‌اند به انجام برسانند، این مطلب را نشان نداده‌است. اگرچه ا کتاب‌های آقای بابایی ا کم مفهومی نبود. اما تمدن‌پژوهی آکادمیک انگلوساکسون، خودش به تجدید نظر درباره مباحث تمدن علمی‌اجتماعی از تمدن پرسد و نقشی را که تمدن در تکوین جامعه و هویت غربی داشته بررسی کند. ادر چنین وضعی، تدوین چنین کتابی ا جا داشت، چرا که ششست و رفته دیدگاه‌ها را توضیح می‌دهد

خودتقدیق‌اند غرب نسبت به تمدن و تبارشناسی تمدن خواهیم رسید و باعث نمی‌شود بدون داشتن نظریه و دکترین تمدنی، مرتباً از تمدن صحبت کنیم یا نگاه پروژه‌ای نسبت به تمدن داشته باشیم. امیدوارم با داشتن دکترین تمدنی بتوانیم ا عالمان‌تر به سمت ان‌غایت مسامحتاً- تمدنی‌مان حرکت کنیم. به نظر من بعد از فهم این مطالب اوقت آن می‌رسد که ا به دنبال نظریه تمدنی خودمان باشیم و نکاتی را که آقای دکتر رهدار گفتند صد در صد قبول دارم ولی قائل نیستم که لازم است این مطالب را در مفهوم تمدن درج کنیم. در عین حال، از لفظ و اصطلاح «تمدن» هم هراسی ندارم. ترجمه کتاب ترجمه خیلی خوبی است. ادر باب گزینش مقالات هم این‌کند خودم اعتقاد به گزینش دارم و بعضی کارهایم به تمدن را بررنگ کند، بلکه می‌خواهد به یک درک علم‌اجتماعی از تمدن برسد و نقشی که تمدن در تکوین جامعه و هویت غربی داشته و این چالشی که بین هویت‌های رقیب در ۴۰۰ سال تمدن غربی بوده ارا بررسی کند. ادر چنین وضعی، تدوین چنین کتابی ا جا داشت، چرا که ششست و رفته دیدگاه‌ها و هویت غربی داشتند. شما می‌توانید در کتاب، این دیدگاه را دنبال کنید تا همین که مفهوم «تمدن» با این تبار غربی به گوش‌تان می‌خورد، چندان دوزخه نشوید؛ چون بالاخره تمدن یعنی توسعه و ترقی. و تمدن یعنی این فرض که دیگران در انحطاطند. در کتاب می‌خوانیم: «همان‌طور که الیاس یادآور می‌شود، مساله فقط این نیست که تمدن غرب به تمدنی برابر با دیگر تمدن‌ها تبدیل شود، زیرا ظهور مفهوم تمدن، بیان‌کننده نوعی از خودگامی از غرب است و همسه چیزهایی را در خود جمع کرده است که طی ۲ یا ۳ قرن، به واسطه آنها، جامعه غربی خودش را برتر از

خودمان را از آن داشته باشیم؛ تعریف مختاری داشته باشیم و اتفاقاً باید به این سمت برویم ولی آگاهانه، یعنی با مطالعه دقیق متون و ادبیات این پدیده و نه اینکه بدون چنین سلبقاری از نزد خودمان استنباط و تلقی‌ای کنیم.

این چندمقاله و این کتاب در مسیر همین آگاهی‌بخشی است. مساله بعدی این است که هر تعریفی از تمدن، قابل خدشه و چالش است و این هم به اعتباری بودن این علوم بازمی‌گردد. در تعریف مفاهیمی که ماهیت نیستند و حد و رسم ندارند، جامعیت و مانعیت ملحوظ نیست و هر تعریفی که ارائه بدهید، در جهت جامعیت یا مانعیت، مثال نقض خواهد داشت. این را عرض کردم که فرض جامعیت و مانعیت در تعریف تمدن را کنار بگذاریم. بنده هم مقاله اول را پسندیدم و از آنجاست که به خود واژه تمدن و تاریخ آن پرداخته شده. اول چیزی که نسبت به یک پدیدار باید پژوهید آن چیزی است که دل بر آن پدیدار است و اولین چیزی که دل بر پدیدار است، لفظ آن است که هم موضوع له و هم مستعمل فیه است. اگرچه نقدهایی هم به این مقاله می‌شود کرد. ایرادی که به نویسنده مقاله دارم این است که آگاهانه‌بخوی بحث می‌کند که گویی بعضی چیزها به‌وجود آمده که قبلاً اصلاً نبوده. مثلاً در باب نوزایی و تجدید گفته می‌شود که گویا چیزهایی پیدا شده که اصلاً پیش از نبوده‌البته در کشور ما هم به این اشکال پی برده‌اند چنانکه اصلاً غربی‌ها هم چنین ادعایی نداشته‌اند. نویسنده توجه نداشته که مثلاً واژه تمدن ممکن است نوظهور باشد ولی سابقه دارد و این سابقه در واژگان دیگر است. مثلاً اگر Civilisation را بخوایم به واژه‌های یونانی برگردانیم، ۳ واژه را می‌شود گفت: Paideia و Polis و Demos. در ابتدا معنقدم Civilisation ترکیب این ۳ واژه است. می‌شود این بحث را مفصل‌تر طرح و بحث کرد که سابقه لفظ تمدن در الفاظ دیگر چه چیزی بوده است. درباره مقوله تمدن و تمدن‌ها باید بحث کنیم که چرا ابتدا به صورت مفرد Civilisation به کار می‌رود و بعدها به شکل جمع Civilisations. این به خوی و خصلت اسان‌ها بازمی‌گردد که همواره می‌خواهند دیگری را نفی و انکار و حذف کنند می‌گویند من تمدن دارم و دیگران ندانند ولی کم‌کم جلو می‌روند می‌بینند که نه، امکان حذف و انکار و نفی تام وجود ندارد و می‌پذیرند که دیگری هم تمدن است ولی می‌گویند من تمدن‌تر و پیاقدم. یعنی اول اختلافش را ماهوی فرض می‌کند و بعد اختلاف را به تشکیک و شدت و ضعف می‌برد. این را حتی در زندگی‌های عادی‌مان هم می‌بینیم. در تاریخ هم این اتفاق می‌افتد. یکی از مطالعی ا خیلی اوجه ا مرا جلب کرد این بود که برخی نویسندگان این مقالات ایرانی و مسلمان هستند و برابم سوال پیش آمد که چرا اینها انتخاب شده‌اند.

سوال اصلی اتم البته این بود که آیا ایرانی و مسلمان بودن اینا تباری در ارا یا نظرات‌شان داشته یا نه و آیا ایرانی و مسلمان بودن آنها در جلب توجهشان به این مساله نقشی داشته یا خیر؟ خصوصاً که مقالات ناظر به بحث از برخورد تمدن‌ها هم هستند و بویژه تمدن اسلامی و ایرانی اینها انتخاب شده‌اند.

اینها اصلی اتم البته این بود که آیا ایرانی و مسلمان بودن اینا تباری در ارا یا نظرات‌شان داشته یا نه و آیا ایرانی و مسلمان بودن آنها در جلب توجهشان به این مساله نقشی داشته یا خیر؟ خصوصاً که مقالات ناظر به بحث از برخورد تمدن‌ها هم هستند و بویژه تمدن اسلامی و ایرانی

هم در برخورد تمدن‌ها مطرح است. خصوصاً ا سعید ا امیرارجمند و کتاب «ژانراندیشی در تحلیل تمدنی».

امام‌سی: امیر ارجمند یک جامعه‌شناس سیاسی و جامعه‌شناس تمدن آکادمیک مقیم ایالات متحده است و اگر ابرواندا ابراهامیان از مذهبیت با نقاب ایران صحبت کند، خیلی مسلمان‌تر از امیرارجمند است، اگر چه کارهای امیرارجمند مهم است.

هجری: منظورم ناخودآگاه مسلمانی است و به این اعتقاد دارم که افرادا به سادگی نمی‌تواند از این ناخودآگاه جدا شود. در ادامه می‌خواستم بگویم که تمدن را با نگاه روانشناختی هم می‌شود بررسی کرد. مقوله schemata، شکله‌ها و طرح‌واره‌ها را که مباحث علوم شناختی و روانشناسی

طرح می‌شود ادر این بررسی می‌توان مدخلتی داد. همین اختلاف در تمدن‌ها را می‌توان به schemata برگرداند که به این سادگی قابل زوال نیست و حتی ممکن است افرادا چند نسل در کشور خارجی باشد ولی عناصری به‌طور ناخودآگاه در این شخص وجود دارد. بنابراین عرض راجع به اعتقاد هشیارانه و عمدی خودم شفاف‌تر می‌تواند از بویژه زوال و انحطاط رویبرو می‌شوم، مضطرب می‌شوم. در باب اچرایی ا زوال تمدن اسلامی هم خودم به جوابی نرسیده‌ام، اگر چه پاسخ‌هایی داده شده و همچنان نزد خودم سوال تمدن اسلامی ا مستقیماً رویبرو کرد. ادعای مهمی در مقاله مظفری هست که زوال تمدن وقتی اتفاق می‌افتد که برای من ذات این بود که ما بین پرسش‌ها ا مثل چرایی زوال تمدن اسلامی ا مستقیماً رویبرو کرد. ادعای مهمی در مقام عمل میان «جهان‌بینی» و «ظلم تاریخی» شکاف ایجاد می‌شود. من این قول را که خواندم به یاد قول استاد دکتر ابراهیمی دنیانی افتادم که می‌فرمودند: در غرب فاصله جهان‌بینی با نظام تاریخی -که تجلی‌اش در همین زندگی روزمره هم هست- کم و ناچیز است و با آن فلسفه‌ها زندگی می‌کنند، ولو ا فلسفه ا خواننده باشند. اما ما خیر... کلام از ما با حکمت متعالیه زندگی می‌کنیم. ایشان می‌گفت ما دچار شکاف و افتراقی هستیم بین حکمت متعالیه و آنچه در حیات اجتماعی حضور دارد. این می‌تواند نکته‌ای باشد در باب زوال تمدنی ما. البته این مقاله پایان بدی دارد و خیلی می‌شود راجع به آن صحبت کرد. اگرچه شروع خوبی دارد.

امامی: ابتدای مقاله حرف‌های خودش نیست و مثلاً بعضی از مطالب ابتدای مقاله ا حرف فرد هایدی است. حرف‌های خودش ا یعنی مظفری، نویسنده مقاله ا حرف‌های یخودی است. **هجری:** بله! این مقاله‌ها هیچکدام مقاله‌های درجه اولی نیستند.